

گزیده اشعار ناصر خسرو

جمشید سروشیار

گزیده اشعار ناصر خسرو. به کوشش دکتر جعفر شعار. نشر ناشر. تهران ۱۳۶۳

نویسنده قرار دارد فاقد صفحه‌های ۳۶ الی ۵۳ و ۸۰۵ الی ۸۱۰ است).

مروری گذرا در جلد‌های پیشین این اثر نشان می‌دهد که این نواقص کم و بیش در کلیه جلد‌ها وجود دارد. نگارنده پیشنهاد می‌کند جلد هفتم و آخرین جلد این مجموعه که ظاهراً در دست چاپ است به دقت مورد بررسی قرار گیرد و در حد امکان از نواقص آن کاسته شود. همچنین به نظر می‌رسد چاپ یک جلد تکمیلی شامل جمع‌بندی کلی و اجزای ضروری کتاب از جمله نمایه نام کسان می‌تواند تا حدودی از کاستیهای این مجموعه بکاهد و امکان استفاده از آن را بیشتر نماید.

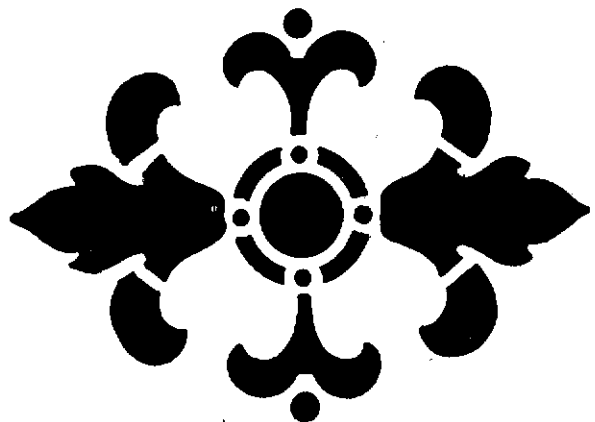
گزیده اشعار ناصر خسرو یا گزیده قصائد ناصر خسرو که به کوشش دکتر جعفر شعار فراهم آمده است، دومین کتاب از «مجموعه ادب فارسی» است که «نشر ناشر» منتشر کرده است. این دفتر شامل مقدمه‌ای است مطول و بعد چهل و هشت قصیده و قطعه‌ای که آقای شعار برگزیده است. از چهل صفحه‌ای که به مقدمه مخصوص کرده‌اند بیست و دو صفحه ریخته قلم مؤلف و هیژده صفحه منقولاتی از دیگران است؛ چه خوب بود این مقدمه را به سه چهار صفحه مطلب مضبوط و مقبول تقلیل می‌دادند و در عوض با ارجاع خواننده به منابع دست اول احوال شاعر بر وی منت می‌نهادند.

اینک ملاحظاتی را درباره بعضی شرحها و حواشی این برگزیده، فهرست‌وار یاد می‌کنم. در صفحه هشت مقدمه ضمن شمار کردن آثار ناصر خسرو از دلیل‌المتحیرین او نام برده‌اند که در دست نیست (البته ایشان در این باب چیزی نفرموده‌اند) و از جامع‌الحکمتین رهایش و گشایش وی یاد نکرده‌اند که موجود است. روشنائی‌نامه را بدو منسوب داشته‌اند که نباید از وی باشد. ضمناً از بستان‌العقل یا بستان‌العقول (ظاهراً مفقود) او هم اصلاً ذکری نفرموده‌اند.

در صفحه هفده، این بیت را: بدخو جهان ندهد تر دسته / تا تو زدست او نشوی رسته، به مناسبتی آورده‌اند که مصراع نخست آن مختل‌الوزن است و باید به «بدخو چهار ترا ندهد دسته» اصلاح گردد.

ص ۵، س ۹: نوشته‌اند: «مارسار: مارگونه». در فرهنگ معین (که یکی از دو لغت‌نامه مرجع کتاب است) مارسار به «شبهه سرمار، آنکه یا آنچه سرش شبهه مار باشد» معنی شده

- ۱) سید محمدعلی جمالزاده، «بهترین تألیفات فرنگیها درباره ایران»، کاوه (ش ۲۵)، ۱۳۳۶ . ق.
- ۲) محسن صبا. کتابهای فرانسه درباره ایران. چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵. عبدالحمید ابوالحمد و ناصر پاکدامن، کتابشناسی تمدن ایرانی در زبان فرانسه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱-۱۳۵۲. جلد ۲
- ۳) محسن صبا. کتابهای انگلیسی درباره ایران، تهران، مرکز تحقیقات درباره فرهنگ و تمدن ایران، ۱۳۴۸.
- ۴) اصغر کاظمی، کتابهای آلمانی درباره ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- ۵) محمد تقی پور احمد چکاجی. فهرست توصیفی سفرنامه‌های انگلیسی موجود در کتابخانه ملی، تهران، کتابخانه ملی ایران، ۱۳۵۵.
- ۶) محمد تقی پور احمد چکاجی. فهرست توصیفی سفرنامه‌های فرانسوی موجود در کتابخانه ملی ایران، تهران، کتابخانه ملی ایران، ۱۳۵۵.
- ۷) شهلا بابازاده. فهرست توصیفی سفرنامه‌های آلمانی موجود در کتابخانه ملی ایران، تهران، کتابخانه ملی ایران، ۱۳۵۷.
- ۸) سید حسین نصر. کتابشناسی توصیفی منابع تاریخ علوم اسلامی، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۴-۱۳۵۶. جلد ۲.
- ۹) جلد اول (۱۳۴۷)، جلد دوم (۱۳۵۰)، جلد سوم (۱۳۵۶)، جلد چهارم (۱۳۵۷)، جلد پنجم (۱۳۵۷). همه مجلدات توسط بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.



اتفاقاً همین بیت مورد بحث ایشان از ناصر خسرو شاهد آورده شده است.

ص ۵، س ۲۲: آورده‌اند: «غبار رمز جنگ است، به اعتبار غبار میدان جنگ، در شاهنامه فردوسی «میدان گرد» به معنی میدان جنگ به کار رفته است». شاهد مدعای خویش را بیتی از شاهنامه نیاورده‌اند، ولیک چون در ضمن معانی «گردیدن»، نبرد کردن و کشتی گرفتن و مقابله نمودن هم آمده است، احتمال که «گرد» شاهنامه با خاک و غبار کمتر مربوط باشد. ص ۹، س ۷: نوشته‌اند: «دارا: پادشاه هخامنشی». گویا در شرح متونی چون دیوان ناصر خسرو باید دارای شاهنامه منظور گردد.

ص ۱۰، س ۲۰: در شرح این مصراع: ز بالای خرد بنگر یکی در کار این عالم، نوشته‌اند: «از تپه عقل در کار این جهان بنگر!»

ص ۱۵، س ۱۹: در این بیت: گرووی بتابم ز شما شاید از یراک / بی روی ستمگاره و با روی وریبید، «بی روی» را «بی جهت» و «بی دلیل» و «بی مورد» معنی نموده‌اند. بنابراین نظر جناب شعاع: ظلم بر دو قسم است: بی دلیل و با دلیل که تنها قسم بی دلیل آن مذبوم است. در فرهنگنامه‌ها در معنی این واژه، بی شرم و وقیح نیز آمده است که با این مقام مناسبت تمام دارد.

ص ۲۰، س ۲۱: این بیت معروف را: من آنم که در پای خوکان نریزم / مر این قیمتی در لفظ دری را، ناظر به سخن ابوعلی دامغانی دانسته‌اند. مضمون مروراید پیش خوک افشاندن، به قول ویدن گرن از امثال سائره پارتهاست که تا فلسطین نیز رواج آن رسیده بوده است.^۴ این مثل در متن منظومه درخت آسوریگ به کار رفته^۵ و در مواعظ مسیح نیز دیده می‌شود^۶ و ظاهراً در ادب عرب از طریق ترجمه‌های سخنان عیسی راه یافته است.

ص ۲۳، س ۴: در معنی جراره (عقرب جراه) نوشته‌اند: «نوعی عقرب زرد و ستبر که زهر شدیدی دارد». طبق فرهنگ معین... که دم کشان رود و زهر...

ص ۲۷، س ۱۴: در معنی «بیر» در بیت: روزی به پر طاعت از این گنبد بلند / بیرون پریده گیر جو مرغ بیر مرا، افاده فرموده‌اند: «پردار» از «پر»+ «ب» پیشوند صفت‌ساز مانند «بنام» (نامدار) و «بخرد» (خردمند). «اولا» «بیر» به معنی پرنده است و «مرغ بیر» یعنی مرغی که می‌تواند پرید. ثانیاً «بیر» مرکب از بن مضارع (=پر) است و «ب» (=پر) و از مقوله «بخور» (آدم بخور)، «بساز» (زن بساز)، «بده» (دست‌بده) و مانند اینهاست. این گونه صفت به صورت منفی هم معمول

است: آدم نذزد، خر نرو شیشه نشکن، رفیق نجوش. ص ۳۲، س ۲۶: در شرح این بیت: نگاه کن که بقا را

چگونه می‌کوشد / به خردگی منگر دانه سپندان را، نوشته‌اند: «دانه اسپند هم که بر آتش جست و خیز می‌کند برای بقا می‌کوشد». دانه سپندان به معنی «خردل» هم هست و ظاهراً در این بیت همان مراد است. در قرآن دوبار (سوره انبیاء، آیه ۴۸ و سوره لقمان، آیه ۱۵) از حبه خردل (=دانه سپندان) یاد شده که در هر دو مورد خردگی آن به تمثیل مراد بوده است. شاعر می‌گوید: به تخم خردل بنگر که با همه خردی برای حفظ بقای خویش می‌کوشد و سبز می‌شود و می‌بالد. قرینه «خردگی» در بیت نیز مؤید این معنی تواند بود.

ص ۳۶، س ۱۳: در ضبط کلمه «مؤذن» در این بیت: گر به قیاس من و تو بودی مطرب / زنده نماندی به گیتی از پس مؤذن، فرموده‌اند: «مؤذن» همان «مؤذن» است که به ضرورت شعری و رعایت قافیه چنین آمده است. این قول نباید از سر تحقیق باشد. کلمه «مؤذن» را ناصر خسرو ظاهراً چهار بار به کار برده و همه به همین وزن، با آنکه همه جا در تنگناهای شعری نبوده است. این واژه تنها کلمه‌ای نیست که در فارسی به ضبطی دیگر هم پذیرفته آمده است.

ص ۴۶، س ۲۵: نوشته‌اند: «سلب: نوعی جامه درشت مانند جوشن، لباس ماتم و غزا». نگارنده نمی‌داند «پرند سلب» در این بیت فرخی سیستانی: باغ دیبا رخ پرند سلب / لعبگر گشت و لعب هاش عجب، را و «سیم سلب» در این بیت مختاری غزنوی: نقره دارد که از او شاخ شود سیم سلب / نافه دارد که از او باد شود مشک آگین، را با توضیح ایشان چگونه توجیه نماید؟

ص ۵۲، س ۱۰: در شرح این بیت: نه اندر صورت خوبست زیب مرد و نیکوئی / ولیکن در خوی خوبست خوبی مرد و در دانش، نوشته‌اند: «دانش، به ضرورت با نون مفتوح خوانده می‌شود، اما بعید است در قصیده‌ای ۶۳ بیتی تمام قوافی شین ضمیر و فقط یکی شین اسم مصدری باشد. شاید «دان» ریشه فعلی به معنی دانستن باشد که این نیز کاربرد ندارد، یا اصل چیز دیگری بوده است». اصل هیچ چیز دیگری نبوده است و دو احتمال آن جناب نیز هر دو بی بنیاد می‌نماید. حدود هشتاد سال پیش علامه فقیه سعید محمد قزوینی در حواشی لباب الالباب^۷ و اندکی بعد در حواشی المعجم فی معانی اشعار العجم^۸ مشکل حضرت شعار را به سینها و شینها حل فرموده است، رحمة الله علیه.

ص ۵۲، س ۱۴: در شرح بیت: مرا در پیر هن دیوی منافق بود و گردنکش / ولیکن عقل یاری داد تا کردم مسلمانش،

نوشته‌اند: «یعنی نفس دیوی بی باک و نادان است». ظاهراً بیت ناظر به حدیثی است و به تفصیلی بیشتر نیاز دارد.
ص ۵۲، س ۲۴: مغلان را بر وزن سلیمان دانسته‌اند که گویا بر وزن مُریدان، درست باشد

ص ۵۳، س ۱۲: در توضیح صفت «خندان» برای صمصام (= شمشیر) نوشته‌اند: «خندان: دانه‌دار شونده...» شمشیر چطور دانه‌دار می‌شود؟ آیا به تخم می‌نشیند؟ یعنی چه؟ قضیه از این قرار است که استاد این شرح را از فرهنگ آندراج (طبع تهران) نقل فرموده‌اند که اتفاقاً در این مورد به غلط چاپی معیوب گردیده است. در مصطلحات بهار عجم که در این لغت مأخذ آندراج است در معنی این تعبیر: دندان‌دار شدن (اره مانند شدن، کند شدن) آمده است: قیمت شمشیر کم گردد چو خندان می‌شود. و البته اگر معنی را درست هم نقل کرده بودند، ربطی به تعبیر ناصر خسرو نداشت.

ص ۵۷، س ۴: در معنی این بیت: نکند باسفاها مرد سخن ضایع / نان جو را که دهد زیره کرمانی، نوشته‌اند: «آیا کسی در مقابل نان جو زیره کرمانی می‌دهد». تصور نمی‌کنم مبادله‌ای منظور بوده باشد. می‌گوید: کسی به نان جو زیره کرمانی نمی‌زند (چون نان جو آنقدرها ارزش ندارد) ظاهراً زیره کرمانی مانند کنجد و سیاه‌دانه (که اتفاقاً نوعی زیره [= زیره حبشی] است) بر نان زده می‌شده است. در بعضی نسخ دیوان ناصر خسرو به جای «دهد»، «زند» ضبط است.
ص ۵۷، س ۲۴: «داعی: یکی از مراتب دعوت». (کذا).
ص ۶۷، س ۱۸: نوشته‌اند: «کافر: در اصل به کسر فاء است و فتحه آن برای رعایت قافیه است». از جناب استاد می‌پرسم: در تداول هم فتحه آن برای رعایت قافیه است، و آیا در دیوانهای استاتید باستان برای رعایت قافیه، باقر و حاضر و ناظر و ناصر و نادر (همه به فتح حرف بعد از الف) هم دیده شده است؟

ص ۶۸، س ۶: در شرح کلمه «صابی» گفته‌اند: «پیرو مذهب صابئین (ناصر خسرو بجای صابی، صابی آورده است)». این خلاف از ناصر خسرو نیست، از کتب صرف زبان تازی است.

ص ۷۳، س ۱۵:

چشمیت می‌بباید و گوش‌ی نو

از بهر دیدن ملک اکبر

آنجا به پیش خود ندهد بارت

گر چشم و گوش تو نبری زاید

کلمه «تو» در بیت دوم با توجه به کلمه «نو» در بیت اول، باید «نو»

باشد، گر چه در متن دیوان (چاپ دانشگاه) نیز «تو» است. ص ۷۵، س ۲۵: در معنی این بیت: بر بیرم کیود چنین هر شب / چندین هزار چون شکفت عبهر، گفته‌اند: «بیرم: نوعی پارچه نخی نازک شبیه متقالی عراق، در چاپ دانشگاه «میرم» آمده، اما در اینجا معنی مناسبی ندارد». برای این بنده (و شاید اکثر خوانندگان گزیده ناصر خسرو) معنی متقالی عراق روشن‌تر از بیرم نیست. اما در باب «میرم»، استاد این کلمه را در شرح بیتی دیگر (ص ۱۷۵، س ۱) به صیغه اسم آلت، به معنی دوک خوانده‌اند، حال آنکه میرم نوعی پارچه است و در دیوان ناصر خسرو و دیگر دواوین قدیم فراوان به کار رفته است.

ص ۸۷، س ۱۷: در شرح این بیت: فخرت به سخن باید زیرا که بدو کرد / فخر آنکه نماند از پس او ناقه عضا، می‌گویند: «باید به سخن فخر کنی، زیرا پیامبر گرامی (صاحب ناقه عضا - که پس از آن حضرت مرد-) به سخن افتخار کرد». معنی استاد از ابهام و بیت از رکاکتی خالی نیست. مرحوم ادیب پیشاوری در شرح این بیت به تفصیل سخن گفته و ضبطی دیگر از آن را توجیه فرموده است.
ص ۹۹، س ۲۴: در شرح این بیت: این آسیا روان و در او من نشسته پست / ایدون سپیدسار در این آسیا شدم، آورده‌اند: «روزگار را به آسیاب گج یا گندم تشبیه کرده است» تصور نمی‌کنم فارسی‌زبانی از مو در آسیاب سفید کردن، تاکنون مو در کوره‌پزخانه و کارگاه گج‌پزی و گج‌کوبی سپید کردن مراد کرده باشد.

ص ۱۱۳، س ۳: روایتی مشهور در کتب شیعه را، که ظاهراً از طریق حضرت رضا (ع) نقل گردیده و متن آن چنین است: سلمان مینا اهل البیت، به صورت السلمان... در آورده‌اند

ص ۱۱۴، س ۲۳: در این بیت: ای سرمایه هر نصرت مستنصر / من اسیر غلبه‌ی لشکر شیطانم، گفته‌اند: «غلبه» را به ضرورت وزن باید «غلبه» - به سکون لام - خواند. اما از نظر عروضی، سخن ایشان درست نیست، و غلبه باید به همان تلفظ معروفش خوانده شود.

ص ۱۲۸، س ۸: از گلستان سعدی نقل کرده‌اند: «شیادی گیسوان یافت [با یاء] یعنی علوی است». اگر «یافت» بجای «بافت» غلط چاپی نباشد، وجهی کاملاً نامعروف است.
ص ۱۴۸، س ۲۸: در شرح این بیت: گر نیست ابر معجزه یوسف / صحرا چرا چو روی زلیخا شد، گفته‌اند: «آنگاه که زلیخا به یوسف اظهار عشق کرد او را به اتاقی در آورد و درها بست... به اعجاز الهی درها باز شد و یوسف و زلیخا هر دو

کتابشناسی پژوهشی جامعه‌شناسی

محمدعلی رونق

کتابشناسی جامعه‌شناسی. تألیف منوچهر اشرف‌الکتابی. تهران. مرکز اسناد و مدارک علمی. ۱۳۶۳. ۲۸۲ ص.

رشد و گسترش چاپ و نشر کتاب در موضوعات گوناگون، لزوم تدوین کتابشناسیها را امری اجتناب‌ناپذیر کرده است. با توسعه تحقیقات همواره بیم آن می‌رود که پژوهشگران از نتایج تحقیق یکدیگر بی‌خبر بمانند و گاهی سالها وقت خود را به تحقیق در موضوعی صرف کنند که قبلاً توسط دیگران انجام گرفته است. در این میان تهیه کتابشناسی پژوهشی در یک موضوع می‌تواند کار دیگر پژوهشگران را تسهیل کند و مانع از دوباره‌کاری در امر تحقیق گردد. مضافاً این که کتابشناسی نمودار امکانات کمی و کیفی پژوهش در هر کشور است و همچنین نمایانگر بود و نبود کمبود امور فرهنگی و تحقیقاتی و آثار چاپی. رواج نسبی فهرست‌نویسی و کتابشناسی در سالهای اخیر در ایران، خلأ بزرگی را که در این زمینه وجود داشته پر کرده و جای خود را بین اهل کتاب و کتابت باز کرده است.

کتابشناسی جامعه‌شناسی یکی از کتابشناسیهای موضوعی است که اخیراً به‌همت مرکز اسناد و مدارک علمی و با تیراژ ۱۲۰۰ نسخه چاپ و منتشر شده است. این کتاب با همه محاسنی که دارد متناسفانه دارای اشکالات و اشتباهات فنی فراوان است که مواردی از اشکالات این کتاب را ذیلاً به اختصار می‌آوریم:

الف - اشکالات صوری

- در مدخل شماره ۵۲ آمده است که این کتابشناسی قبلاً در سال ۱۳۶۰ منتشر شده است، اما تهیه‌کننده در پیشگفتار اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند. از کتاب این طور بر می‌آید که تهیه‌کننده، همان نوشته سال ۱۳۶۰ را بدون ویرایش و تجدیدنظر به چاپ سپرده است.
- در یک صفحه (صفحه اول) یک کتاب عیناً دوبار تکرار

به سوی در دیدند. ظاهراً مفهوم بیت این است که از ابر باران بارید [مانند معجزه یوسف که درها به‌رویش باز شد، ابر نیز باز شد و گویا باز شدن ابر کنایه از باران است] و به‌همین جهت صحراً مانند چهره زلیخا زیبا شد». یاللعجب! در بعضی روایات داستان یوسف و زلیخا آورده‌اند که: زلیخا در عشق یوسف چندان بگداخت و بگریست تا کور و کوز و پیرورنجور گشت. «چون یوسف این بدید دلش بسوخت و بگریست... و دعا کرد و حق‌تعالی... جوانی زلیخا باز داد و زلیخا همچنان شد که اول بود و یوسف مراورا بزنی کرد». ناصر خسرو بدین واقعه نظر دارد.

ص ۱۵۷، س ۴: در این بیت: زین پایگه زوال هر روزی / سر بر نکند ز مستی آن کودن، پایگه (= پایگاه) را جایگاه و منزل، محل و پیشگاه معنی کرده‌اند. با در نظر گرفتن معنی «کودن» که استریالانی است، پایگاه به معنی ستورگاه و اصطبل و طویله مناسب است.

ص ۱۷۸، س ۱۸: معنی که از «بارنامه» داده‌اند، مناسبی با متن ندارد. بارنامه در معنی لاف و گزاف به کار رفته و شادروان استاد مینوی، در حواشی کلیله، به اشباع درباب آن سخن گفته‌اند:

ص ۱۸۰، س ۲۱: مهرگان را عید ایرانیان جنوب غربی دانسته‌اند؛ این عید بعداً یکی از دو عید عام ایرانیان گردیده و همه من جمله ناصر خسرو - از آن، این معنی را مراد کرده‌اند.

ص ۱۸۱، س ۱۶: در شرح کلمه «مار» باید توضیحات تحقیقی استاد مینوی در حواشی کلیله دیده آید.

ص ۱۹۰، س ۹: ضبط مصراع دوم این بیت طبق نسخه چاپ دانشگاه چنین است: تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت.

- نام کتاب روی جلد گزیده اشعار ناصر خسرو و بر صفحه عنوان گزیده قصائد ناصر خسرو است.
- یادنامه ناصر خسرو، چاپ دانشگاه مشهد. مقاله استاد فقید مینوی.
- دیوان ناصر خسرو، چاپ دانشگاه تهران، ص ۴۴۸.
- منظومه درخت آسوریک، چاپ بنیاد فرهنگ، مقدمه، ص ۱۳.
- همان، ص ۷۹، (متن و حاشیه). نیزک: مقاله محققانه دکتر بهمن سرکاراتی (نشریه دانشکده ادبیات تبریز، زمستان ۱۳۵۲، ص ۹۱-۴۶۸) با عنوان «مروارید پیش خوک افشاندن».
- انجیل متی، باب هفت، آیه ۶.
- لباب‌الالباب، طبع لیدن، ج اول، ص ۳۶۰.
- المعجم فی معانی اشعارالعجم، طبع خاور، ص ۳۱۱. استاد فقید همانی - رضوان‌الله علیه - نیز در مقدمه لغت‌نامه دهخدا و حواشی دیوان مختاری، قول علامه قزوینی را به تأکید تأیید فرموده‌اند.
- شرح مشکلات دیوان ناصر خسرو، طبع اصفهان، ص ۷.
- بحارالانوار، طبع دارالکتب الاسلامیه، ج ۲۲، ص ۳۲۶.
- قصص الانبیاء نیشابوری، طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۴۷.